صدرالدین شیرازی، محمدبن ابراهیم، ۱۰۵۰-۹۷۹ق
اسرارالآیات / [محمدبن ابراهیم صدرالدین شیرازی؛ تصحیح
محمد موسوی]. -- تهران: حکمت، ۱۳۸۵. شانزده + ۵۶۶ص.
ISBN:964-8113-16-2
فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.
عربی.
کتابنامه به صورت زیرنویس.
۱. خداشناسی -- جنبه های قرآنی. ۲. فلسفه اسلامی. الف.
موسوی، محمد، مصحح، ب. فلسفه اسلامی. ج. عنوان.
BBR ۱۰۶۶ ۱۸۹/۱
کتابخانه ملی ایران ۸۴- ۴۶۲۵۸ م

www.ketab.ir

مجموعه آشنایی با فلسفه اسلامی ۲۳

صدرالمتألهین محمد بن ابراهیم شیرازی

اسرار الآیات

به انضمام تعلیقات حکیم مولی علی نوری

تحقیق سید محمد موسوی

www.ketab.ir

مؤسسه انتشارات حکمت
www.hekmatpub.com
info@hekmatpub.com
اسرارالآیات / محمدبن ابراهیم صدرالدین شیرازی
تحقیق سیدمحمد موسوی
طراحی جلد محمد فدائی
چاپ اول ۱۳۸۵ ه.ش / ۱۴۲۷ ه.ق / ۲۰۰۰ نسخه / ۶۰۰۰ تومان
چاپ و صحافی چاپخانه انتشارات حکمت
حروفچینی و صفحه آرایی انتشارات حکمت
تهران، خیابان انقلاب، ابتدای خیابان ابوریحان، شمارهٔ ۳، کدپستی ۱۳۱۵۶۹۲۱۶۲
تلفن ۶۶۴۱۵۸۷۹ - ۶۶۴۶۱۲۹۲ / فاکس ۶۶۴۰۶۵۰۵
(کلیه حقوق محفوظ و مخصوص ناشر است)

www.ketab.ir

فهرست

مقدمه مصحح ..... سیزده
مقدمة المولف ۳
المقدمة فی بیان طریق السالکین إلی اللّٰه و الراسخین فی العلم ٤
الطرف الاول فی علم الربوبیة ۲۹
ـ المشهد الاولی فی معرفة الحقّ الاول جلّ ذکره و وحدانیته ۲۹
ـ المشهد الثانی فی صفاته و اسمائه ۳۹
ـ المشهد الثالث فی دوام الهیته و جوده و رحمته و کیفیة صنعه و ابداعه ۷۱
الطرف الثانی فی أفعاله سبحانه و کیفیة صدورها عنه و رجوعها إلیه تعالی ۸۵
ـ المشهد الاول فی حدوث هذا العالم و کون وجوده مسبوقا بالعدم الزمانی ۸۵
ـ المشهد الثانی فی تحقیق النهایة و اثبات الغایة کالبدایة للدنیا و ما فیها ۹۵
ـ المشهد الثالث فی احکام الخلوقات الواقعة فی سلسلة العود إلی اللّٰه ۱۲۱
ـ المشهد الرابع فی بیان النبوّة و احکامها ۱۵۳
الطرف الثالث فی علم المعاد و بیان حشر النفوس و الاجساد ۱٦۵
ـ المشهد الاول فی بیان الفطرة الاولی للانسان و العود إلیها و فی التقابل بین مراتب البدء والنهایة ۱٦۵
ـ المشهد الثانی فی الآشارة إلی علم الساعة و سرّ القیامة ۱٦٦
ـ المشهد الثالث فی تحقیق القبر و عذابه و ثوابه ۱۷٦
ـ المشهد الرابع فی البعث و الحشر ۱۷۹
ـ المشهد الخامس فی الصراط ۱۸٤
ـ المشهد السادس فی نفخ الصور ۱۸۹
ـ المشهد السابع فی الاشارة إلی نشر الصحائف و ابراز الکتب و کرام الکاتبین ۱۹۵
ـ المشهد الثامن فی المیزان و الحساب ۱۹۹
ـ المشهد التاسع فی الجنة و النّار و الاشارة إلی ابواب النیران ۲۰۸
ـ المشهد العاشر فی الاشارة إلی الزبانیة و عددها ۲۱۲
ـ المشهد الحادی عشر فی الاشارة إلی درجات الجنان و درکات النیران ۲۱٤
ـ المشهد الثانی عشر فی سرّ شجرة الطوبی و شجرة الزقوم ۲۱٦
تعلیقات الحکیم النوری ۲۲۳
فهرستها ۵۲۳

www.ketab.ir

فهرست تفصیلی کتاب

مقدمه مصحح ..... سیزده
مقدمة المولف ۳

المقدمة فی بیان طریق السالکین إلی اللّٰه و الراسخین فی العلم ٤
قاعدة فی ان رأس السعادات و الحسنات هو اکتساب الحکمة الحقّة ٤
قاعدة فی ان الجهل بالمعارف الإلهیة و جحودها هو منشأ العذاب یوم القیامة ٦
تنبیه فی ان المراد من الکفر الذی هو منشأ العذاب انما هو الجهل المرکّب المشفوع بالاستکبار .. ۷
تنبیه فی ان حب الدّنیا و الکفر متلازمان و الجهل بالمعارف الإلهیة یوجب السقوط عن الفطرة .. ۹
قاعدة فی أن منهج التوحید هو مسلک جمیع الانبیاء و الاولیاء و ان طریقهم فی العلم واحد ... ۱۲
قاعدة فی نعوت القرآن و اسامیه ۱۳
قاعدة فی وجوه الفرق بین کلام اللّٰه و کتابه ۱۷
دقیقة کشفیة فی ان الشیء الواحد قد یکون کلاما و کتابا باعتبارین ۱۹
قاعدة فی وجوه الفرق بین انزال کلام اللّٰه علی قلب النبی الختمی(ص) و بین انزل الکتب علی سایر الانبیاء ۱۹
قاعدة فی الاشارة إلی عمدة مقاصد الکتاب الالهی و اصول معاقده و احکامه ۲۲

الطرف الاول فی علم الربوبیة ۲۹
ـ المشهد الاولی فی معرفة الحقّ الاول جلّ ذکره و وحدانیته ۲۹
قاعدة فی اثبات وجود الحق تعالی ببرهان الصدیقین ۲۹
قاعدة فی تحقیق الایمان باللّٰه و الیوم الآخر ۳۰
تنبیه فی ان کلا من الایمان و الکفر علی ضربین و بیان احکامهما ۳۱
قاعدة فی توحیده تعالی و احدیته و صمدیته ۳٤
قاعدة فی توحیده فی الالهیة کما فی وجوب الوجود ۳٦
قاعدة فی توحیده تعالی فی حقیقة الوجود ۳۷
تنبیه مشرقی فی قاعدة بسیط الحقیقة ۳۹
ـ المشهد الثانی فی صفاته و اسمائه ۳۹
قاعدة فی توحید صفاته الکمالیة ۳۹
قاعدة فی تحقیق اسمائه تعالی ٤۱
قاعدة فی تعیین الاسم الاعظم و مظهره ٤٥

www.ketab.ir

قاعدة فی علمه تعالی بذاته و بغیره ٤٦
قاعدة فی مراتب علمه تعالی بالاشیاء اجمالا و تفصیلا ٤٧
قاعدة فی ان صدور الاشیاء المکوّنة عن علمه تعالی ٤٩
قاعدة فی شمول قدرته و انبساط وجوده و سعة رحمته علی الاشیاء ٥١
قاعدة فی تحقیق کلامه تعالی ٥٣
قاعدة فی دوام امره و خطابه للمکوّنات ٥٦
قاعدة فی سرّ الحروف المقطّعة القرآنیة ٥٨
قاعدة فی ان العالم الربوبی و الصقع الالهی عظیم جدا ٦٠
قاعدة فی ان صور المکوّنات متمثلة فی نفوس السّماوات علی الوجه الجزئی و الاشارة إلی معنی القضاء و القدر و اللوح و القلم ٦١
قاعدة فی کیفیة نزول القضاء من عندالله وبروزالاحکام من مکامن الغیب إلی مظاهرالشهادة . ٦٣
عقدة و حل ٦٦
وهم و انارة ٦٦
حکمة عرشیة ٦٩
تعلیم تمثیلی ٦٩
ـــ المشهد الثالث فی دوام الهیته و جوده و رحمته و کیفیة صنعه و ابداعه ٧١
قاعدة فی قدم الفیض و دفع الشکوک الموردة ٧١
قاعدة فی تحقیق کلماته التامّات ٧٤
قاعدة فی ان الله سبحانه فاعل لما سواه و موجد لما عداه علی اربعة انحاء ٧٦
قاعدة فی عالم امره تعالی ٧٩
قاعدة فی ان الموجودات متوجّهة نحو المبدأ الاعلی طالبة للحق مشتاقة إلی لقائه ٨٢

الطرف الثانی فی أفعاله سبحانه و کیفیة صدورها عنه و رجوعها إلیه تعالی ٨٥
ـــ المشهد الاول فی حدوث هذا العالم و کون وجوده مسبوقا بالعدم الزمانی ٨٥
حکمة ایمانیة و حجة قرآنیة ٩١
قاعدة فی ان خلق العالم الکبیر و بعثه کخلق العالم الصغیر و بعثه ٩٤
ـــ المشهد الثانی فی تحقیق النهایة و اثبات الغایة کالبدایة للدنیا و ما فیها ٩٥
تنبیه فی قبور الاجساد و الارواح ١٠٢
تنبیه آخر فی موت الانسان الکبیر أی العالم ١٠٣
قاعدة فی الخلق و الامر ١٠٣
قاعدة فی کیفیة البدء و الاعادة و الاشارة إلی سلسلتی الهبوط و الصعود ١٠٧
قاعدة فی تحقیق الخلافة الالهیة ١٠٨
قاعدة فی الحقیقة المحمدیة مظهر اسم الله الجامع الاعظم ١١٠
قاعدة فی حقیقة الدّنیا و الآخرة ١١٣
قاعدة فی اللوح و القلم ١١٨

www.ketab.ir

قاعدة فی العرش و الکرسی ۱۱۹
ـــ المشهد الثالث فی احکام الخلوقات الواقعة فی سلسلة العود إلی اللّٰه ۱۲۱
قاعدة فی المرکّبات الناقصة ۱۲۱
قاعدة فی خلق أنواع المعادن ۱۲۳
قاعدة فی خلقة النبات و الحیوان و الانسان ۱۲٤
قاعدة فی ان الغرض من تکوین الموجودات الطبیعیة والنباتیة والحیوانیة خلقة الإنسان ... ۱۲۵
قاعدة فی خلقة الانسان ۱۲۷
قاعدة فی ذکر العناصر التی منها تکوّن الانسان ۱۲۹
قاعدة فی فضل معرفة النفس الإنسانیة ۱۳۲
قاعدة فی الاشارة إلی قوی الاشیاء التی جمعت فی الانسان ۱۳٤
قاعدة فی ذکر تکوّن الانسان شیئا فشیئا حتی یصیر إنسانا کاملا ۱۳٦
قاعدة فی تفاوت افراد الناس و اختلافهم ۱۳۹
تذکرة فی اسباب تفاوت الناس ۱٤۰
قاعدة فی ان افراد البشر مجردة عن البدن الطبیعی لاعن الصورة المثالیة ۱٤۲
قاعدة فی ان افراد الانسان تصیر متخالفة الحقایق فی النهایة بعد ما کانت متفقة فی البدایة . ۱٤۲
قاعدة فی ان الروح الناطقة باقیة بعد خراب البدن ۱٤٤
قاعدة فی بطلان التناسخ ۱٤۷
کشف خفاء لبسط ضیاء ۱٤۹
تذکرة قرآنیة ۱۵۲
ـــ المشهد الرابع فی بیان النبوّة و احکامها ۱۵۳
قاعدة فی اثبات الشجرة النبویة و فضلها علی جواهر سایر البریة ۱۵۳
قاعدة فی هدایة اللّٰه تعالی الاشیاء إلی مصالحها ۱۵٤
قاعدة فی تحقیق قوله تعالی: انک میّت و انهم میّتون و بیان ان الموت حقّ ۱۵٦
قاعدة فی الکشف عن ماهیةالانسان الحقیقی مظهر الاسم اللّٰه الاعظم و خلیفةالرحمن ۱۵۸
تنویر تمثیلی ۱٦۰
تتمة ۱٦۰
تبصرة أخری ۱٦۲

الطرف الثالث فی علم المعاد و بیان حشر النفوس و الاجساد ۱٦۵
ـــ المشهد الاول فی بیان الفطرة الاولی للانسان و العود إلیها و فی التقابل بین مراتب البدء و النهایة ۱٦۵
ـــ المشهد الثانی فی الآشارة إلی علم الساعة و سرّ القیامة ۱٦٦
قاعدة فی معنی الساعة ۱٦٦
قاعدة فی سرّ القیامة و زمانها و مکانها ۱٦۸
تبصرة عقلیة ۱۷۰

www.ketab.ir

حکمة کشفیة فی بیان القیامتین: الصغری و الکبری ۱۷۱
قاعدة فی معرفة طریق الآخرة و منشأ اعراض الخلق عن سلوکها ۱۷۳
قاعدة فی نتایج الاعراض عن سلوك سمت المعاد بتکمیل النفس و تنویر القلب ۱۷۵
ـ المشهد الثالث فی تحقیق القبر و عذابه و ثوابه ۱۷۶
ـ المشهد الرابع فی البعث و الحشر ۱۷۹
قاعدة ۱۷۹
تنبیه استبصاری ۱۸۲
قاعدة فی الحشر ۱۸۲
اعلام کشفی ۱۸۳
بصیرة برهانیة ۱۸۴
ـ المشهد الخامس فی الصراط ۱۸۴
مشاهدة قلبیة ۱۸۶
بصیرة کشفیة ۱۸۷
زیادة کشف و توضیح ۱۸۷
ـ المشهد السادس فی نفخ الصور ۱۸۹
تنویر و تذکیر ۱۹۱
قاعدة فی أحوال تعرض یوم القیامة ۱۹۲
ـ المشهد السابع فی الاشارة إلی نشر الصحائف و ابراز الکتب و کرام الکاتبین ۱۹۵
ـ المشهد الثامن فی المیزان و الحساب ۱۹۹
تبصرة میزانیة ۲۰۳
تذکیر ۲۰۴
تذکرة فی الحساب ۲۰۶
قاعدة فی الاشارة إلی طوایف الناس من جهة الحساب ۲۰۶
ـ المشهد التاسع فی الجنة و النّار و الاشارة إلی ابواب النیران ۲۰۸
تنبیه ۲۱۰
ـ المشهد العاشر فی الاشارة إلی الزبانیة و عددها ۲۱۲
ـ المشهد الحادی عشر فی الاشارة إلی درجات الجنان و درکات النیران ۲۱۴
ـ المشهد الثانی عشر فی سرّ شجرة الطوبی و شجرة الزقوم ۲۱۶
قاعدة فی کیفیة تجدد الاحوال و الآثار علی اصحاب الجنة و اصحاب النّار ۲۱۹

تعلیقات الحکیم النوری ۲۲۳

www.ketab.ir

بسم الله الرحمن الرحیم

از جمله مسائل اساسی مورد تاکید در حکمت متعالیه این است که میان دین و عقل تخالفی نیست و حکیم عالیقدر صدرالمتألهین (قدس سره) در اکثر کتابهایش بر این مطلب تاکید دارد و در مواضعی پس از ذکر ادلهٔ عقلی بر مدعا، به شواهد نقلی آن تمسک می‌کند.

یکی آثاری که صدرا به خصوص برای اثبات این امر تالیف فرموده کتاب شریف اسرارالآیات است که عمدهٔ مطالب آن شامل مباحث اثبات باری تعالی و معرفت صفات الهی و نحوهٔ صدور کثرت و تحقیق نبوت و خلافت الهیه و برخی مباحث نفس و معاد است. در غالب مسائل پس از اشارهٔ کوتاهی به دلایل عقلی و احیاناً اقوال مختلف، به تطبیق آن با آیات و روایات می‌پردازد و از این جهت یکی از آثار ارزشمند آخوند است.

استاد الاساتید مرحوم مولی علی نوری (رحمه الله) بر این کتاب به طور مفصل و در چندین مقطع زمانی حاشیه نوشته است و کار صدرا در تطبیق مطالب حکمت متعالیه با آیات و احادیث را تکمیل فرموده است. این تعلیقات اگر مفصل‌ترین اثر آخوند نوری نباشد مسلما در زمرهٔ طولانی‌ترین آنها هست.

مرحوم سیدنا الاستاد حضرت سیدجلال‌الدین آشتیانی (رضوان الله علیه) در سال ۱۳۷۶ تصویر دو نسخهٔ خطی از اسرارالآیات به انضمام نسخه حواشی حکیم نوری را در اختیار حقیر قرار دادند تا به چاپ برسد. پس از مدتی که کار تحقیق و مقابله به انجام رسید، قرار نشر با ناشر مربوطه بنا به عللی از سوی استاد لغو شد که فعلاً از شرح آن معذورم لعل‌الله یحدث بعد ذلك امرا و کار نشر کتاب به تعویق افتاد و از باب مرهون بودن امور باوقاتش، سرانجام بوسیلهٔ انتشارات حکمت در زمانی به زیور طبع آراسته گردید که روح بلند استاد به ملکوت وجود پرواز نموده بود، اکنون هرچند که استاد در قیود مضایق مادی نیستند اما به حکم اطلاق حاصل از تجرد، مسلماً نفس آن عزیز ناظر به ثمر رسیدن این اثر نفیس می‌باشد خصوصاً که علاقهٔ وافری به مطالب مطرح شده در حواشی حکیم نوری داشتند و در ضمن تدریس مکرراً از این تعلیقات یاد نموده و احیاناً مطالبی نقل می‌فرمودند.

این بنده در نظر داشتم که مقدمهٔ مفصلی در آثار و تحلیل افکار حکیم نوری و اساتید و شاگردان وی بنویسم و بدین منظور نیز یادداشتهایی تهیه کردم اما به علت کثرت گرفتاری و تراکم احوال موفق به ترتیب آنها و اتمام کار نشدم و از طرفی تاخیر بیشتر در نشر کتاب را

www.ketab.ir

روا نمی‌دیدم. امیدوارم در آینده توفیق این مهم حاصل شود. فقط به ذکر چند نکته بسنده می‌شود:

۱- نسخه‌های استفاده شده در تحقیق: دو نسخهٔ خطی یکی به خط محمد شفیع نوهٔ ملاصدرا ضمن کتب اهدایی مرحوم علی‌اصغر حکمت به دانشگاه تهران (رمز الف) که در پایان کتاب مهر شریف صدرالمتألهین دیده می‌شود.

نسخهٔ دیگر بدون ذکر نام کاتب به همراه قسمتی از حواشی حکیم نوری (رمز ب) این دو نسخه با نسخهٔ چاپی جناب آقای محمد خواجوی مقابله شده و در اختلاف نسخ، آنچه اصح به نظر آمد در متن قرار داده شد و بقیه در پاورقی ذکر شد مگر در مواقعی که غلط فاحش بود که از ذکر آن خودداری شد.

نسخهٔ خطی حاشیه حکیم نوری (رمز ج) که قسمت عمدهٔ حواشی را دارد و با حواشی مذکور در نسخهٔ ب مقابله و اختلافات به طریق فوق‌الذکر ثبت شده است.

۲- در ارجاع به مآخذ حداکثر تلاش شده است اگرچه مواردی بود که موفق به یافتن مآخذ نشده‌ام. در مواردی که تذکر نکته‌ای لازم به نظر رسید با حاشیه (م) معین شد. زحمت استخراج و تنظیم فهرستها بر عهدهٔ بخش ویرایش انتشارات حکمت بود که بدین وسیله از ایشان تشکر می‌کنم.

۳- مرحوم حکیم نوری آثار فراوانی دارد که بیشتر به صورت تعلیقه بر کتب ملاصدرا یا دیگران است. به ضرس قاطع نمی‌توان گفت که همهٔ آنها شناخته شده است. احتمال می‌دهم که هنوز حواشی بر کتب دیگر باشد که شناخته شده نیست. غیر از آثار معروف و مذکور برای وی، می‌توان به حواشی ایشان بر شرح توحید صدوق از قاضی سعید قمی، حواشی بر تقویم‌الایمان، حواشی بر شرح فصوص ابن‌ترکه اشاره کرد.

به طور کلی در مورد حکیم نوری می‌توان گفت که در حکمت متعالیه پس از ملاصدرا کسی همپای وی نیست. بسیاری از تطبیقات مطالب حکمت متعالیه با روایات که در آثار سبزواری و دیگر فلاسفه متأخر آمده ریشه در آثار حکیم نوری دارد. مرحوم سیدنا الاستاد آشتیانی به حقیر فرمودند بین حکیم نوری و محقق سبزواری، بون مشرقین نیست اما نوری سمت استادی را حفظ کرده است.

یکی دیگر از آثار وی که قدرش مهجور مانده کتاب حجت‌الاسلام است (در پاسخ شبهات فردی به نام پادری که علیه اسلام نوشته) و حاوی مطالب بسیار ارزنده در تحقیق ولایت و انحاء تصرف انسان کامل در عوالم وجود است که بر طبق مبانی عقلی و مطابق اعتقادات شیعی و همچنین تطبیق اسلام با یهود و مسیحیت است. اگرچه نثر آن منسّجم و زیباست اما برای خوانندهٔ امروزی خالی از صعوبت نیست. یکی از دوستان این کتاب را تحقیق نموده که انشاءالله به زودی به طبع خواهد رسید.

با وجود تضلّع تامّ و بی‌نظیر حکیم محشی در حکمت متعالیه، از حواشی وی بر شرح

www.ketab.ir

فصوص ابن‌ترکه به خوبی هویدا است که در مباحث عرفان نظری به سبک ابن‌عربی و اتباعش، ضعیف است. همچنین برخلاف بسیاری از حکیمان پیرو مکتب صدرا، حکیم نوری، تضلّع در فقه ندارد و بیشتر عمر مبارکش را صرف تدریس و تحقیق حکمت متعالیه نمود. (حدود ۷۰ سال کما قیل).

از خداوند بزرگ مسئلت می‌کنیم ارواح مطهَّر همهٔ حکما و فلاسفهٔ اسلام خصوصاً ماتن و محشی این اثر گرانبها و بالاخص سیّدنا الاستاد آشتیانی را مشمول عنایات و تحیات خاصه خویش قرار داده و همگی را در جنّت الذات با اولیاء ولایت مطلقهٔ محمدیه (صلی‌الله علیهم) محشور فرماید.

سیدمحمد موسوی

مشهد مقدس

۷ آذر ۱۳۸٤ مطابق ۲۵ شوال ۱٤۲٦

سالروز شهادت حضرت صادق آل محمد صلی‌الله علیه و آله

www.ketab.ir

بسم الله الرحمن الرحيم

نحمدك اللهم يا من بيده ملكوت الأرض و السماء و إليه يتشوّق و يدور الأشياء. يا حيّ يا قيّوم إياك نروم و لك نصلى و نصوم. أنت قيام الوجود و فائض الخير و الجود و منزل البركات و الخيرات و غاية الميول و الحركات و مبدأ الإشراق و منتهى الأشواق و مدبّر الأمور و نور النور و واهب حياة العالمين و جاعل السّماوات فوق الأرضين، أيّدنا بأنوار كلماتك و نوّر قلوبنا بأسرار كتابك و آياتك و طهّر نفوسنا من غَسَق الطّبيعة و الجهالات[1] و أخرجنا من رجْس[2] عالم الظلمات إلى مشاهدة أنوارك و معاينة أضوائك و مجاورة مقربيك و مصاحبة سكّان ملكوتك و مسبّحيك، و احشرنا مع النبيّين و الصدّيقين سيما محمّد المبعوث إلى كافّة الخلايق أجمعين و أهل بيته الأطهرين الأنجبين عليهم أشرف صلاة المصلّين و أزكى تسليمات المسلمين.

أما بعد فيقول انزل خلق الله و أحوجهم إلى كرامة ربّ العالمين محمد المدعوّ بصدر الدين: هذا بيان للناس و هدى و رحمة للمتقين «قُل هٰذِهِ سَبِيلِي أدعو إلى الله على بَصِيرةٍ أنا و مَن اتَّبَعَنِي و سُبحان اللهِ و مَا أنا مِن المشرِكِين».[يوسف۱۰۸] هذه أنوار علوم إلهية و أسرار مسائل ربّانية و مقاصد قرآنية مستفادة من آيات الكتاب المبين النازل إلى الخلق من عند ربّ العالمين. و هى مفاتيح ينفتح بها باب الجنة و الرضوان و يظهر بها كنوز خزائن الرحمن و يعاين بها جواهر عالم الملكوت و ينكشف بها أنوار عالم الجبروت. فيها قرّة عيون السالكين و شفاء صدور المؤمنين الموحّدين و مرض لقلوب الجاحدين المنكرين و فيها هدى للمتقين و عمى و غشاوة على أبصار المنافقين المتكبرين «يُضِلُّ بِهِ كَثِيراً وَيَهْدِي بِهِ كَثِيراً وَ مَا يُضِلُّ بِهِ إلا الفَاسِقِينَ».[البقرة۲۶] سمّيتها بأسرار الآيات و أنوار البيّنات و جمعتها فى مقدمة و أطراف مشتملة على مشاهد.

۱- ب الجهالة

۲- ب حبس

www.ketab.ir

المقدمة

فى بيان طريق السالكين إلى الله و منهج الراسخين فى العلم و فيها عدّة قواعد

قاعدة

فى ان رأس السعادات و رئيس الحسنات هو اكتساب الحكمة الحقّة

اعنى العلم بالله و صفاته و أفعاله و مُلكه و ملكوته و العلم باليوم الآخر و منازله و مقاماته من البعث و الحشر و الكتاب و الميزان و الحساب و الجنة و النّار، و هى الايمان الحقيقى و الخير الكثير و الفضل العظيم المشار إليه فى قوله تعالى: «و مَن يُؤْتَ الحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِىَ خَيراً» [البقرة:٢٦٩] و قوله تعالى: «هو الذى بَعَثَ فِى الأُمِّيِّينَ رسولا منهم يَتْلُو عليهم آياتِهِ و يُزَكِّيهم و يُعَلِّمُهُمُ الكِتابَ و الحِكْمَةَ» إلى قوله: «و اللهُ ذُو الفضلِ العظيم».[الجمعة٢-٤] و قوله تعالى: «آمَنَ الرَّسولُ بِما أُنزِلَ إِلَيهِ مِن ربِّهِ و المُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللهِ و مَلائِكَتِهِ و كُتُبِهِ» إلى آخر الآية.[البقرة:٢٨٥] و للاشارة إلى أن الكفر و الضلال مقابل هذا العلم اعنى الجهل بهذه المعارف قوله: «و من يَكْفُرْ بِاللهِ و ملائكتِهِ و كُتُبِهِ و رُسُلِهِ و اليومِ الآخرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلالا بعيدا».[النساء:١٣٦] فظهر ان الاعتقاد بهذه الأمور هو الايمان الحقيقى و به يحصل الكرامة عند الله و الزلفى لديه. و ذلك لأنّ الإنسان باكتساب هذه العلوم الإلهية يصير من حزب الملائكة المقرّبين بعد ما كان من جنس الحيوانات[1] المبعدين، لما تقرّر فى مقامه بالبرهان ان النفس الناطقة تترقّى فى الاستكمالات العلمية من حدّ العقل الهيولانى ـ الذى هو جوهر نفسانى بالفعل لكنه مادة روحانية ـ إلى حدّ العقل بالفعل، و هو جوهر عقلى نورانى فيه صور جميع الموجودات على وجه مقدس، و هو نور يتراءى فيه الأشياء كما هى. و إنما يحصل له هذا العقل البسيط و النور الشريف بالنظر فى حقايق الموجودات و التدبّر فى آيات الله الكائنة فى الأرض و السّماوات لا بالإعراض عنها كما قال تعالى: «وكَأَيِّن مِن آيةٍ فِى السّماوات والأرضِ يَمُرُّونَ عليها وهُم عنها مُعْرِضُونَ».[يوسف١٠٥]

و مما يدلّ على وجوب النظر و التفكر[2] و اكتساب الحكمة و المعرفة قوله: «قل

١- أ: الحيوان
٢- ب: الفكر

www.ketab.ir

انظُروا ماذا فی السّماوات و الأرض» [یونس۱۰۱] و قوله: «أوَلَم‌ینظُروا فی مَلَکوت السّماوات و الأرضِ و ما خلَقَ الله مِن شیءٍ و أن عَسی أنْ یکونَ قد اقْتَرَبَ أجَلُهُمْ فَبِأیِّ حدیثٍ بَعْدَهُ یُؤْمِنُونَ».[الاعراف۱۸۵] و فی هذه الآیة دلالة علی ان حیاة الإنسان بعد الموت و المفارقة عن هذه النشأة الزائلة بالمعارف و التصدیق بحقایق الأشیاء کما هی، و قوله: «قُل سِیرُوا فِی الأرْضِ فَانْظُرُوا کَیْفَ بَدَأَ الخَلْقَ ثُمَّ الله یُنشِئُ النَّشْأةَ الآخِرَةَ».[العنکبوت۲۰] [۱]

و هذا السیر المأمور به لیس إلا السیر الفکری و الحرکة المعنویة دون تعَب الجوارح. و ستعلم بیان ما اشرنا إلیه من ان بناء النشأة الآخرة للإنسان و عمارتها إنما هی بما یتقرّر فی نفسه من صور الاعتقادات، و قوله: «أو لَم‌یرَوْا کَیْفَ یُبْدِئُ الله الخَلْقَ ثُمَّ یُعِیدُهُ».[العنکبوت۱۹]

ثم انه قد مدح الله الناظرین فی ماهیات الأشیاء و المتفکّرین فی خلق السّماوات و الأرض و الذاکرین لله من ملاحظة آثار صنعه و جوده فی مواضع کثیرة کقوله: «و یتفکّرون فی خَلْقِ السّماوات و الارضِ» [آل‌عمران۱۹۱] و قوله تعالی: «الذینَ یَذْکُرونَ اللهَ قِیاما و قُعوداً و علی جُنوبِهِم و یَتفَکّرون فی خَلْقِ السّماوات و الارضِ». [آل‌عمران۱۹۱] و للإشارة إلی أن العروة الوثقی و العمدة العظمی فی التقرّب إلی الله و الفوز بالسعادة الأخرویة هی اقتناء العلم و المعرفة دون مجرّد العمل الصالح و الطاعة ـ و إن کان العمل الصالح وسیلة إلیه و انها هی الثمرة و الغایة و العمل کالزرع، و هی النتیجة و العمل کالمقدمة، و هی المخدومة و السلطان و العمل کالخادم و العبد و الأجیر ـ قال: «إلیه یَصعَد الکلِم الطیّب و العملُ الصالح یرفعُه» [فاطر۱۰] و قال: «لَیسَ البِرَّ أنْ تولّوا وجوهَکُم قِبَلَ المشرقِ و المغربِ و لکنَّ البِرَّ مَن آمنَ بِاللهِ و الیومِ الآخِرِ و الملائکة و الکتابِ و النَّبِیِّینَ» [البقرة۱۷۷] و قال تعالی: «أجَعَلْتُم سِقایَةَ الحاجِّ و عِمارَةَ المسجِدِ الحَرامِ کَمَن آمنَ بِاللهِ و الیَومِ الآخِرِ»،[التوبة۱۹] ففیه اشارة إلی أن فعل الصلاة و فعل الحج ـ اللذین هما عمدتا الأعمال البدنیة و الطاعات ـ لیسا مثل الایمان و الیقین بالأمور المذکورة.

و قال: «المُؤْمِنُونَ کُلٌّ آمَنَ بِاللهِ و مَلائِکَتِهِ و کُتُبِهِ و رُسُلِه».[البقرة۲۸۵] هذا تعریف المؤمن و لم‌یدخل فی حدّه إلا هذه المعارف الحقیقیة لا شیء من الأعمال. فلو فرض حصول هذه المعارف علی وجهها[۱] فی قلب احد من الآدمیین من دون عمل حسَنا کان

۱ـ أ وجهه

أو قبيحا لكان مؤمنا حقّا فائزا بالسعادة الحقيقية من غير قصور و خلل فى ايمانه. و هذا و إن كان مجرد فرض لكن الغرض التنبيه على ان العرفان هو الاصل و العمود، و العمل فرع له.

و قد حثّ سبحانه عباده فى كثير من الآيات على اكتساب العلم بالنظر و الاعتبار و التأمّل فى أفعاله و التدبّر فى آياته و آثاره مثل قوله: فاعتبروا يا اولى الالباب[1] و قوله: «أولم ينظروا» [الاعراف ١٨٥] «أولم يتفكّروا» [الاعراف ١٨٤] و قوله: «ان فى ذلك لذكرى لأُولى الالباب» [الزمر ٢١] و قوله: «ان فى خلق السّماوات و الأرض و اختلافِ اللّيلِ و النّهار لآيات لأُولى الالباب» [آل‌عمران ١٩٠] و قوله: «و فى الأرض آيات للموقنين و فى أنفسكم أفلا تبصرون».[الذاريات ٢٠-٢١]

قاعدة

فى ان الجهل بهذه المعارف الإلهية و جحودها مع وجود الاستعداد و قوّة التعلّم و مُكنة التحصيل رأس الشقاوات و العقوبات و انه مادة كلّ نفاق و مرض نفسانى و مَغرس كلّ شجرة ملعونة و شجرة خبيثة فى الدّنيا و الآخرة وهو منشأ العذاب الاليم والخسران العظيم والحسرة والندامة يوم القيامة.

قوله تعالى: «اولئك الذين طبع الله على قلوبهم و سمعهم و ابصارهم و اولئك هم الغافلون لا جرَمَ أنهم فى الآخرة هم الخاسرون» [النحل ١٠٨-١٠٩] و قوله تعالى: «و من أعرض عن ذكرى فإن له معيشةً ضَنكا و نحشُره يومَ القيامة اعمى قال ربّ لِمَ حشرتَنى اعمى و قد كنتُ بصيرا قال كذلك أتتْك آياتُنا فنسيتَها فكذلك اليوم تُنسى» [طه ١٢٤-١٢٦] و قوله: «استحوذ عليهم الشيطان فأنساهم ذكرَ الله اولئك حزب الشيطان ألا إن حزبَ الشيطان هم الخاسرون».[المجادلة ١٩]

و الوجه فى أن من نسى ذكر الله يكون من أهل العذاب و انه يحشر اعمى و اصمّ ان بناء الآخرة على المعرفة و الذكر ـ لأنها نشأة إدراكية و دار حيوانية كما سنبيّن ـ فعمارتها بالاعتقادات و العلم و النيّات الصالحة و الإدراكات الخالصة. و بناء الدّنيا على الظلمة المادية، و عمارتُها بالأمور الشهوية و الأمانى الباطلة، لأنها نشأة كدرة جرمانية فـ«من كان فى هذه اعمى[٢] فهو فى الآخرة اعمى و اضلّ سبيلا».[الاسراء ٧٢]

١- فى المصحف الشريف: «فاعتبروا يا اولى الابصار» الحشر ٢

ثم ان من جهل بالله جهل بالأشياء كلّها لما تقرّر من ان العلم بذوات المسبب لايحصل إلا من جهة العلم بسببها. و من جهل بالأشياء كان من الهالكين فى الآخرة لما مرّ من ان وجود الآخرة وجود إدراكى فيكون منسيّا عند الله، إذ لو كان مذكورا كان موجودا فى نفسه إذ المعلومية لاينفك عنه الموجودية فى الأمور التى وجودها إدراكى و صورتها صورة إدراكية. و قال أيضا: «نسوا الله فنسيهم» [التوبة٦٧] [٣] و هذا بمنزلة عكس النقيض لقوله (عليه‌السلام): «من عرف نفسه فقد عرف ربّه»[1] على ما اوضحناه. و قوله تعالى: «ان الذين لايرجون لقاءنا [٤] و رضُوا بالحياة الدّنيا و اطمأنّوا بها و الذين هم عن آياتنا غافلون اولئك مأواهم النّار بما كانوا يكسبون» [يونس٧-٨] جعل الله سبحانه الجهل بالله و آياته منشأ الرجوع إلى نار الجحيم و العذاب الاليم. و ذلك لأنّ النفوس الجهّال ابدا متوجّهة نحو لذّات الاجسام و اغراض الدّنيا و شهواتها، إذ لاتعرف غير هذه الأمور.

و أما العارف الربّانى فنفسه ـ لأجل الاستكمال بالعلم و الإعراض عن الأمور الدنيّة الجسمانية ـ متوجّهة دائما نحو العالم القدس الالهى راغبة إلى قربه تعالى لأنّ من احب شيئا كان حشره إليه. و الجاهل لايحبّ إلا الأمور الباطلة و الأمانىّ العاجلة الزائلة. و لا شكّ ان الدّنيا و شهواتها أمور باطلة وهمية [٥] فكان حشره إلى عالم البوار و الشرّ و الظلمة،[2] فمآله إلى نار الجحيم و نصيبه العذاب الاليم، قوله تعالى: «ويل للكافرين من عذاب شديد الذين يستحبّون الحياة الدّنيا على الآخرة و يَصُدّون عن سبيل الله و يبغونها عِوَجا اولئك فى ضلال بعيد».[ابراهيم٢-٣]

تنبيه

اعلم ان الكفر الذى هو منشأ العذاب الاليم الشديد هو ضرب من الجهل اعنى المركّب مع الاعتقاد المشفوع بالاستكبار و العناد لا مجرّد الجهل البسيط بالمعارف. و لذلك وصف الله تعالى اولئك الكافرين بمحبّة الدّنيا و الصّدّ عن سبيل الله و طريق الحقّ و الضلال و الاعوجاج عن سبيله. قوله تعالى: «و يُبشّر المؤمنين الذين يعملون الصالحات أن لهم اجرا كبيرا و أن الذين لايؤمنون بالآخرة أعتدْنا لهم عذابا أليما».[الاسراء٩-١٠]

١- مصباح الشريعة الباب٦٩ فى العلم، شرح غرر الحكم١٩٤/٥، عوالى اللئالى١٠٢/٤، شرح نهج البلاغة لابن أبى الحديد ٢٩٢/٢٠، مشارق الأنوار١٨٨

٢- ب الشرور و الظلمات

www.ketab.ir

قوله تعالى: «من كان يريد العاجلة عجّلنا له فيها ما نشاء لمن نُريد ثم جعلنا له جهنم يصلاها مذموما مدحورا و من اراد الآخرة و سعى لها سعيها و هو مؤمن فأُولئك كان سعيُهم مشكورا» إلى قوله: «لاتجعل مع الله إلهاً آخر فتقعُد مذموما مخذولا».[الاسراء١٨-٢٢]

قوله تعالى: «ذلك مما اوحى اليك ربّك من الحكمة» [الاسراء٣٩] أى معرفة الحقّ لذاته و عمل الخير لأجله. «و لاتجعل مع الله الها آخر فتلقى فى جهنم ملوما مدحورا» [الاسراء٣٩] قوله تعالى: «فويل للذين كفروا من مشهد يوم عظيم» [مريم٣٧] «و يزيد الله الذين اهتدَوْا هدى و الباقيات الصالحات خير عند ربّك ثوابا و خير مَرَدّا» [مريم٧٦] «يوم نحشر المتقين إلى الرحمن وَفْدا و نسوق المجرمين إلى جهنم وِرْدا» [مريم٨٥-٨٦] أى غاية سلوك العارفين و ما يؤول إليه سعيهم هو الله، و غاية مسلك الجهّال المنهَمكين فى الدّنيا و شهواتها إلى النّار.

و اعلم ان الوصول إلى الله خير من كلّ نعيم و سعادة، لأنّ كلّ خير و كمال و نعيم و سعادة فى الدّنيا و الآخرة رشح من بحر وجوده و فيض من نور شهوده. قوله تعالى: «انه من يأت ربّه مجرما فإن له جهنم لايموت فيها و لايحيى» [طه٧٤] إذ ليس له الحياة الدنيوية الحسّية لأنها بطلت و لا الحياة الأخروية اعنى حياة العلم و المعرفة لأنها ما حصلت و لا ما اكتسبت.

قوله تعالى: «و من يأته مؤمنا قد عمل الصالحات فأولئك لهم الدرجات العلى» إلى قوله: «و ذلك جزاء من تزكّى» [طه٧٥-٧٦] أى تجردت نفسه عن الهيئات البدنية و الأغراض الدنيوية. قوله تعالى: «من اعرض عنه فإنه يحمل يوم القيامة وزرا خالدين فيه و ساء لهم يوم القيامة حملا».[طه١٠٠-١٠١] لا شبهة فى ان هذه الأوزار و الأحمال التى تثقل ظهر القلب [۶] و تمنع النفس عن الصعود إلى الدرجات العلى ليست اجساما ثقيلة محسوسة بل هى من باب الهيئات النّفسانية و الأغراض التعلّقية التى تجرّ النفس عن عالم النور إلى عالم الغرور من سلاسل الشهوات و اغلال التعلقات.

قوله تعالى: «فالذين كفروا قُطِّعت لهم ثياب من نار» [الحج١٩] لما بيّن فى موضعه من ان الاخلاق و الملكات ستصير صورا جوهرية تتصوّر بها النفس الإنسانية و تتلبّس بها فى الآخرة فتكون لها شعار و دثارا.

ثم ان الهيئات المتمكّنة [٧] فى نفوس الاشقياء المبعدين من دار الكرامة هى من باب الشهوات الدنيوية و اللذّات الحيوانية و الأغراض البهيمية، فهى حاصلة من القوى

www.ketab.ir

العمّالة للاجرام السفلية بالتقطيع و الجمع و التفريق و التحليل و التركيب «يُصبّ من فوق رؤوسهم الحميم» [الحج١٩] أى يُنزل عليهم القواهر العلوية ما يتسخّن به ابدانهم «يُصهَر به ما فى بطونهم و الجلودُ و لهم مقامعُ من حديد» [الحج٢٠-٢١] من قوّة قوية لفاعل غليظ شديد يدعوهم إلى الأعمال الطبيعية و خدمة الشهوات الشيطانية و اشتعال النيرانات الكامنة و يُقمعهم عن الميل إلى جهة السعادة و جانب القدس و تردّهم إلى الجحيم التى وَرَدوها اوّلا «كلّما أرادوا أن يَخرُجوا منها من غمٍّ» [الحج٢٢] بواسطة سماع وعظ أو نصيحة أو قراءة آية أو رواية حديث أو صحبة عالم «أُعيدوا فيها» [الحج٢٢] لغلبة دواعى سلطان الطّبيعة على قلوبهم القاسية و استيلاء النفس الامّارة بالسوء على نفوسهم. [٨]

قوله تعالى: «اولئك الذين طبع الله على قلوبهم و سمعهم و ابصارهم و اولئك هم الغافلون لا جرَمَ انهم فى الآخرة هم الخاسرون».[النحل١٠٨-١٠٩] فدلّت الآية على ان الغفلة و الجهالة صارت سببا لخسران الآخرة و قد مرّ بيانه.

قوله: «و إذا تُتلى عليه آياتنا ولّى مستكبرا كأن لم‌يسمعها [٩] كأنّ فى أُذُنَيْه وَقرا فبشّره بعذاب اليم».[لقمان٧] قوله: «ويل لكل افّاك اثيم يسمع آيات الله تتلى عليه ثم يُصرّ مستكبرا كأن لم‌يسمعها فبشّره بعذاب اليم و إذا علم من آياتنا شيئا اتخذها هُزوا اولئك لهم عذاب مُهين من ورائهم جهنم و لايغنى عنهم ما كسبوا شيئا و لا ما اتخذوا من دون الله اولياء و لهم عذاب عظيم هذا هدى و الذين كفروا بآيات ربهم لهم عذاب من رجز اليم».[الجاثية٧-١١]

فهذه الآيات دلّت على ان رأس الشقاوة و منشأ العذاب الاليم هو الكفر الذى [هو] ضرب من الجهل و الاحتجاب عن الحقّ بما يلزمه من الأعمال و الملكات المؤدّية إلى البعد عن دار الكرامة و معدن الرحمة و الانغمار فى بحر الظلمة الجرمية و الهوىّ فى الهاوية السفلية و القرية الظلمانية الظالم أهلها، كما ان اصل كلّ سعادة و بهجة هو الايمان بالله و كلماته و آياته و ملائكته و كتبه و رسله و اليوم الآخر و الخروج من هذه النشأة الدائرة المظلمة و الصعود إلى عالم الطهارة و القدس و النور من عالم الطّبيعة و معدن الرجس و الظلمة و الدثور.

تنبيه

إعلم ان محبة الدّنيا و الكفر يتلازمان و يتسبّب احدهما بالآخر. و لهذا ورد فى

www.ketab.ir

الكتاب الالهى تعليل العذاب الأخروى و الشقاوة تارة بهذا و تارة بهذا، كما فى قوله تعالى: «من شرح بالكفر صدرا فعليهم غضب من الله و لهم عذاب عظيم ذلك بأنهم استحبّوا الحياة الدّنيا على الآخرة و ان الله لايهدى القوم الكافرين».[النحل١٠٦-١٠٧] دلّت على ان محبة الدّنيا مغرس الكفر و منبت النفاق، لكن نتيجة محبة الدّنيا هى العذاب العظيم الحاصل عن مفارقتها يوم الآخرة، و نتيجة الكفر هى غضب الله فى القيامة.

و لا شكّ عند المحقق العارف ان عذاب الغضب اشدّ من عذاب النّار، لأنّ الاول عذاب روحانى و الثانى جسمانى حسّى. و الجحيم صورة غضب الله كما ان الجنة صورة رحمة الله. و كما ان لذة رضوان الله اكبر من لذة نعيم الجنة من الحور و القصور و الأنهار و الأشجار و غيرها كما قال: «و رضوان من الله اكبر» [التوبة٧٢] فكذا الم الحجاب عن الحقّ اشدّ من الم النّار، و لذلك وقع مقدما فى الذكر فى قوله تعالى: «كلا انهم عن ربهم يومئذ لمحجوبون ثم انهم لصالوا الجحيم».[المطففين١٥-١٦]

و مما يدلّ على ان الجهل بالمعارف الإلهية يوجب السقوط عن الفطرة و يؤدى بالإنسان إلى أن يصير مرآة قلبه مكدّرة مظلمة بالغواشى و الظلمات إلى حدّ يفسد ظاهرها و باطنها قوله تعالى: «بل ران على قلوبهم ما كانوا يكسبون» [المطففين١٤] و قوله تعالى: «بل طبع الله عليها بكفرهم» [النساء١٥٥] وقوله: «اولئك الذين طبع الله على قلوبهم و اتبعوا اهوائهم» [محمد١٦] و قوله تعالى: «و جعلنا قلوبهم قاسية».[المائدة١٣]

و توضيح ذلك بالبيان الحكمى ان الروح الإنسانية من جهة ان من شأنها ان يتجلى فيها الأشياء مشابهة للمرآة، لكن هذه الحالة فى اول الفطرة للنفس امر بالقوّة لكل احد من الناس ثم تصير بمزاولة الأعمال و الأفعال خارجة من القوّة إما إلى الفعل و الكمال أو إلى البطلان و الزوال. فإذا وقع الإنسان فى السلوك العلمى و الرياضة الدينية و التكاليف الشرعية التى هى بمنزلة تصقيل المرآة يخرج النفس من القوّة إلى الفعل و تصير عقلا بالفعل بعد ما كانت عقلا بالقوّة، فتكون[١] كمرآة مجلوّة يتراءى فيها صور الموجودات على ما هى عليها.

و إذا لم يقع فى هذه الطريقة ـ و هى الصراط المستقيم المذكور فى القرآن ـ و لم يخرج ذاته فى طريق الآخرة بالتصفية [١٠] و الرياضة و التطهير و التنوير من القوّة إلى الفعل بل سلك مسلك الدّنيا و صارت نفسه متدنّسة بدنّس الشهوات متنجّسة برجّس الفسوق

١- فى الاصل: فيكون

و السيّئات بطلت فيه القوّة الاستعدادية لأنْ تصير منوّرة بأنوار العلوم و لأنْ يتجلى فيها حقايق الامثال و الرسوم و لأنْ يكون عقلا و معقولا لا بالفعل[۱] و لا بالقوّة. و بالجملة قد بطلت القوّة و زالت الفرصة بالكلية و صارت النفس حسّا بالفعل بعد ما كانت عقلا بالقوّة و ظلمة بالفعل بعد ما كانت نورا بالقوّة و بهيمة أو شيطانا بالفعل بعد ما كانت ملكا بالقوّة، كحديد كان اوّلا قابلا للإذابة و التصقيل لتظهر فيها مُثُل المحسوسات فإذا غاص فى جرمه الرين و النداوة و الوَسَخ بطل استعداده فى كونه مرآة، فكذلك إذا بطل استعداد النفس لأنْ يكون جوهرا إدراكيا و وجودا علميا صارت جوهرا من جواهر الدّنيا بالفعل.

و كلّما كان الشيء جوهرا دنيويا ظلمانيا بالفعل يحترق فى الآخرة بنار السعير، إذ الدّنيا و ما فيها يجاء بها يوم القيامة بصورة نار جهنم و شراراتها و ظلماتها فيحترق بمن فيها، كما فى قوله تعالى: «و جيء يومئذ بجهنم يومئذ يتذكّر الإنسان و انى له الذكرى» [الفجر۲۳] و قوله: «و الذين كفروا إلى جهنم يحشرون ليميز الله الخبيث من الطيّب [۱۱] و يجعل الخبيث بعضه على بعض فيَركمه جميعا فيجعله فى جهنم» [الانفال۳۶-۳۷] و قوله: «و قالوا لو كنّا نسمع أو نعقل [۱۲] ما كنّا فى اصحاب السعير» [الملک۱۰] و قوله: «ذلكم بأنّكم اتخذتم آياتِ الله هزُوا و غرّتكم الحياة الدّنيا فاليوم لايخرجون منها و لا هم يُستعتبون» [الجاثية۳۵] و قوله: «و الذين كفروا يتمتّعون و يأكلون كما تأكل الأنعام و النّار مثوى لهم» [محمد۱۲] و قوله: «و عرَضنا جهنم يومئذ للكافرين عرْضا الذين كانت أعينهم فى غطاء عن ذكرى و كانوا لايستطيعون سمعا» [الكهف۱۰۰-۱۰۱] و قوله: «من كان يريد الحياة الدّنيا و زينتها نوفّ إليهم أعمالهم فيها و هم فيها لايبخسون اولئك الذين ليس لهم فى الآخرة إلا النّار و حبط ما صنعوا فيها و باطل ما كانوا يعملون» [هود۱۵-۱۶] إلى غير ذلك من الآيات الدالة على ان الأمور الدنيوية لايمكن ان يكون لها وجود يوم القيامة [۱۳] و ان النفس الآدمية مادامت من جنس هذه الاكوان الدنيوية فهى حطب جهنم و صلى النّار، كما قال: «انكم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم».[الانبيا۹۸] و إنما يستحق النعيم و يستأهل لجوار رحمة الله و الجنة من تبدّل وجوده و صار جوهرا علميا بعد ما كان جوهرا دنيويا، و ذلك بمزاولة العلوم و ملكة التجريد.

فظهر ان محبّة الدّنيا منشأ الكفر و الاحتجاب و مادة الشقاوة و العذاب و ان بناء

۱- ب بالفعل

التنعم فى الآخرة و الحياة الدائمة على العلم و المعرفة، إذ ما لم يصر جوهر الإنسان جوهرا إدراكيا علميا لم يجعل من جنس الجواهر الحيّة القريبة من الله و دار الكرامة المرتفعة عن عذاب النّار و منزل البوار المتنعّمة بنعيم دار الحيَوان المنسرحة فى طبقات الجنان.

قاعدة

فى الإشارة إلى أن هذا المنهج اعنى منهج التوحيد و هو طلب العلم بالله و آياته و ملكه و ملكوته و ملائكته و كتبه و رسله و اليوم الآخر هو مسلك جميع الانبياء و الاولياء، [١۴] و ان لا خلاف بينهم فى شىء من العلوم الإلهية و الاصول الايمانية، و ان طريقهم فى العلم واحد و دينهم دين واحد، و إنما الخلاف بين شرايعهم فى المسائل الفرعية العملية التى قد تختلف باختلاف الازمنة و الاوقات.

قوله تعالى: «و ما أرسلنا من قبلك من رسول إلا نوحى إليه أنه لا إله إلا أنا فاعبدون» [الانبياء،٢۵] و قوله تعالى: «كذلك يوحى اليك و إلى الذين من قبلك اللهُ العزيز الحكيم» [الشورى٣] و قوله تعالى: «شرَع لكم من الدين ما وصَّى به نوحاً و الذى أوحَينا اليك و ما وصَّينا به ابراهيمَ و موسى و عيسى أن أقيموا الدين و لاتتفرّقوا فيه» [الشورى١٣] و قوله: «إنّا اوحينا اليك كما اوحينا إلى نوح و النبيّين من بعده و اوحينا إلى ابراهيمَ و اسماعيلَ و اسحقَ و يعقوبَ و الأسباطِ و عيسى و ايوبَ و يونُس و هارون و سليمان» الآية[النساء،١۶٣] و قوله: «ما يقال لك إلّا ما قد قيل للرسل من قبلك[فصلت۴٣] قل هاتوا برهانكم هذا ذكرُ مَن معى و ذكرُ مَن قبلى بل اكثرهم لايعلمون الحقَّ و هم معرضون» [الانبياء،٢۴] و قوله: «اولئك الذين هَدى الله فَبِهُداهم اقتده[الانعام٩٠] ذلك هدى الله يهدى به من يشاء من عباده و لو اشركوا لحبِط عنهم ما كانوا يعملون» [الانعام٨٨] و قوله: «ان هذا لفى الصُحُف الاولى صحف ابراهيم و موسى».[الاعلى١٨-١٩]

و اعلم ان هذا المنهاج العلمى و الايمان الحقيقى فى غاية الندرة و الشذوذ و لايوجد منهم فى كلّ عصر إلا عدد قليل كواحد أو اثنين، كما قيل: «جلّ جناب الحقّ عن ان يكون شريعة لكل وارد أو يطلع عليه إلا واحد بعد واحد».[١] و ذلك لأنّ علم التوحيد و الايمان الحقيقى نور يقذفه الله فى قلب من يشاء من عباده ليس يحصل بمجرد اقرار

١- أفاده الشيخ الرئيس (رحمه الله) فى الإشارات٣٩۴/٣

www.ketab.ir

بالشهادة و لا ببحث و تكرار أو تلفيق ادلة كلامية، كما هو شأن اكثر المنتسبين إلى العلم المشهورين بالإفادة و التدريس.

و اكثر أهل الاسلام ظاهرا هم أهل الكفر و الإشراك باطنا، كما قال تعالى: «و ما اكثر الناس و لو حرصتَ بمؤمنين» [يوسف١٠٣] و قوله: «و ما يؤمن اكثرهم بالله إلا و هم مشركون» [يوسف١٠٦] و قوله: «يا ايها الذين آمَنوا آمِنوا بالله و رسوله».[النساء١٣٦] و المراد يا ايها الذين آمَنوا ظاهرا و لفظا آمِنوا ضميرا و علما، و قوله: «قالت الاعراب آمنّا قل لم‌تؤمنوا و لكن قولوا اسلمنا و لمّا يدخلِ الايمان فى قلوبكم» [الحجرات١٤] و قوله: «يعرفون نعمة الله ثم ينكرونها و اكثرهم الكافرون».[النحل٨٣]

و مما يدلّ على ان المؤمنين بالحقيقة هم الراسخون فى العلم الكاملون فى الحكمة و المعرفة قوله تعالى: «لكن الراسخون فى العلم منهم و المؤمنون يؤمنون بما أُنزل اليك و ما انزل من قبلك» [النساء١٦٢] و قوله: «و يرى الذين اوتوا العلم الذى أُنزل اليك من ربّك هو الحقّ و يهدى إلى صراط العزيز الحميد».[سبأ٦] هذه الآية دالة على ان غير هؤلاء القوم لايشهد حقّية الرّسول و لايعلم حقيقة انزال الكتاب الهادى إلى صراط التوحيد، و بالجملة ان المؤمنين بالحقيقة هم العلماء بالله و اليوم الآخر. و هذا العلم نور عزيز المنال و فضل رفيع المثال لايوجد بمجرد القيل و القال و البحث و الجدال أو رواية الحديث و حفظ الأقوال.

قال بعض العارفين: «اخذتم علمكم ميّتا عن ميّت و اخذنا علمنا عن الحىّ الذى لايموت». و هذا العلم المشار إليه هو علم الوراثة [١٥] لا علم الدراسة، يعنى ان علوم الانبياء (عليهم‌السلام) لدنّية، فمن كان علمه مستفادا من الكتب و الرواية و الدراسة فليس هو من ورثة الانبياء، لأنّ علومهم لايستفاد إلا من الله، كما قال تعالى: «و ربّك الاكرم الذى علّم بالقلم علّم الإنسان ما لم‌يعلم».[العلق٣-٥]

و لاتظنّ ان التعليم من عند الله يختصّ بهم لايتجاوز غيرهم فقد قال تعالى: «و اتقوا الله و يعلّمُكم الله».[البقرة٢٨٢] فكلّ من وصل إلى حقيقة التقوى فلابد ان يُعلّمه الله ما لم يعلم و يكون معه، كما قال: «ان الله مع الذين اتقَوا و الذين هم محسنون».[النحل١٢٨]

قاعدة

فى نعوت القرآن و اسامیه

اعلم ان القرآن فى‌اللغة بمعنى الجمع كما ان الفرقان بمعنى الفرق و التفصيل. قال الله

تعالى: «ان علينا جمعه و قرآنه فإذا قرأناه فاتّبع قرآنه ثم ان علينا بيانه».[القيامة١٧-١٩]

و الاول اشارة إلى العلم الاجمالى المعروف عند العلماء بالعقل البسيط، و هو العلم بجميع الموجودات على وجه بسيط اجمالى، و ذلك العقل هو فعّال تفاصيل العلوم النّفسانية.

و الثانى اشارة إلى العلم النفسانى المتكثر بصور عقلية حاصلة فى النفوس الفاضلة. و ربما يحصل الثانى دون الاول لكن الاول لاينفكّ عن الثانى فكل قرآن لاينفكّ عن الفرقان دون العكس. و نفس نبينا (صلى الله عليه و آله) فى مقام "قاب قوسين أو أدنى" عقل بسيط قرآنى متحد مع المعقولات كلّها، و هو قلم الحقّ الاول و كلامه بوجه و هو كلمة الله التامّة التى فيها جوامع الكلم كما فى قوله (صلى الله عليه و آله): «اوتيت جوامع الكلم».[1] و فى مقام آخر لوح نفسانى فيه تفاصيل العلوم و صور الحقايق المرسومة فيه من قبل قلم الحقّ الفعال لصور العلوم. و تلك الصور أو محلها هو الكتاب الفرقانى، فهذا المصحف الذى بين اظهرنا [١٦] قرآن بوجه و فرقان بوجه و هو كلام الله بوجه و كتابه بوجه. و سينكشف لك وجوه الفرق بين كلام الله و كتابه و ان المنزل على سايرالانبياء كتابه لا كلامه و ان ذلك فرقان لا قرآن.

إذا علمت هذا فاعلم ان من اسمائه النور لأنه نور عقلى ينكشف به أحوال المبدأ و المعاد يترائى به حقايق الأشياء و يهتدى به فى سلوك يوم القيامة و طريق الجنة، كما قال تعالى: «ما كنتَ تدرى ما الكتاب و لا الايمان و لكن جعلناه نورا نهدى به من نشاء من عبادنا و انك لتهدى إلى صراط مستقيم» [الشورى٥٢] و قال تعالى: «قد جاءكم من الله نور و كتاب مبين يهدى به الله من اتبع رضوانه سُبل السلام و يُخرجهم من الظلمات إلى النور بإذنه و يهديهم إلى صراط مستقيم» [المائدة:١٥-١٦]

فقوله: «نور» اشارة إلى مرتبة العقل القرآنى البسيط، و قوله: «كتاب» اشارة إلى مرتبة العلم التفصيلى، كما قال: «كتاب فُصّلت آياته» [فصلت٣] و قال: «كتاب أُحكمت آياته ثم فصّلت من لدن حكيم خبير» [هود١] و قال: «تفصيل الكتاب لا ريب فيه».[يونس٣٧]

١- قد ورد هذا الحديث بعبارات مختلفة فى كثير من كتب الفريقين: الخصال٢٩٢، الفقيه ١١\٢٤٠، مسند احمد٢\٢٥٠، سنن النسائى١٢\٢٣٩، صحيح البخارى٦\٢٥٧٣، صحيح مسلم ١١\٣٧١، صحيح ابن حبان٦\٨٧، سنن الترمذى١٤\١٢٣، مسند أبى عوانة١١\٣٣٠، مجمع الزوائد ١١\١٨٢، سنن الدارقطنى١٤\١٤٤، كتاب السنن١٢\٣٦٠، مصنف ابن أبى شيبة٦\٣١٨، مسند البزار ٢\٢٥١، مسند أبى يعلى١١\١٧٦

و من اسمائه العظام الحكمة، كما فى قوله: «و آتيناه الحكمة و فصل الخطاب» [ص٢٠] [١٧] فإن الموجودات اعنى الممكنات متميّزة حال عدمها الكونى فى علم الله الواحد. و يعلم الله تعالى بعلم واحد بسيط صور جميع الأشياء و يراها و يأمرها بالتكوين بأمر واحد هى كلمة " كُنْ" الوجودى، فما عند الله اجمال [١٨] بل الأمر كلّه فى نفسه و فى علم الله مفصّل، و إن كان كلّه معلوما بعلم واحد لكن معلوماته كثيرة كثرة لاتحصى، و إنما وقع الاجمال فى حقّنا؛ [١٩] فمن كوشف بالتفصيل فى عين الاجمال علما أو عينا أو حقّا فذلك العالم الذى اعطاه الله تعالى الحكمة و فصل الخطاب. و ليس ذلك إلا الانبياء (عليهم‌السلام) و الورثة هم من العلماء الراسخين. و أما الفلاسفة المشهورون فليسوا من هذا المقام فى شىء و لايعلمون التفصيل فى عين الاجمال كما يراه صاحب هذا المقام الذى اعطاه الله الحكمة و فصل الخطاب.

و هذه الحكمة عناية ربّانية [٢٠] و موهبة إلهية لايؤتى بها إلا من قبّله تعالى كما قال: «يؤتى الحكمة من يشاء و من يؤتَ الحكمة فقد اوتى خيرا كثيرا و ما يذكّر إلا اولوا الالباب».[البقرة٢٦٩] فإن هذه الآية تدلّ على ان الحكمة من مواهب الله التى لاتحصل بمجرد السعى و الاكتساب بل حصولها بالمشيّة الربّانية لا غير. و لأجل ذلك ذكر انه من فضل الله فى قوله تعالى: «ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء و الله ذو الفضل العظيم» [الجمعة٤] بعد قوله تعالى: «و يعلّمهم الكتاب و الحكمة».[الجمعة٢]

ففى هذه الآية اشارة إلى أن هذه الحكمة المعبر عنها تارة بالقرآن و تارة بالنور و عند الحكماء بالعقل البسيط هو من فضل الله و كمال ذاته [٢١] آتاها الله لمن اختاره و اصطفاه من خواصّ عباده و محبوبيه، كملك من الملوك يعطى خلعته و لباسه المخصوص لمن احبّه من مقربيه، لأنّ الحكمة الحقّة من صفات الله الذاتية و لايناها احد من الخلق إلا بعد تجرده عن الدّنيا و عن نفسه بالتقوى و الزهد الحقيقى و الفناء من شوائب الخليقة و الانخراط فى سلك المهيّمين من ملائكته و عباده المقربين حتى يعلّمه الله من لدنه علما و يؤتيه حكمة و خيرا كثيرا و فضلا عظيما و يحييه حياة طيبة و جعل له نورا يمشى به فى ظلمات الدّنيا و برازخ القبور، كما فى قوله تعالى: «أوَ مَن كان ميتا فأحييناه و جعلنا له نورا يمشى به فى الناس كمن مثله فى الظلمات ليس بخارج منها».[الانعام١٢٢]

فقوله: «كان ميتا فأحييناه» أى فانيا عن غير الله [٢٢] باقيا به، و النور الذى يمشى

به فى الناس هو نور الله كما فى قوله[١] (صلى الله عليه و آله): «اتقوا فراسة المؤمن فإنه ينظر بنور الله». [٢٣]

و من اسمائه الروح، قوله تعالى: «يُلقى الروح من امره على من يشاء من عباده ليُنذر يوم التلاق» [غافر١٥] و قوله تعالى: «و كذلك اوحينا اليك روحا من امرنا».[الشورى٥٢] [٢٤]

و من نعوته الحقّ، قوله تعالى: «قل نزّله روح القدس [٢٥] من ربّك بالحق [٢٦] ليُثبّت الذين آمنوا [النحل١٠٢] بل هو الحقّ من ربّك لتُنذر قوما ما أتاهم من نذير» [السجدة٣] و قوله: «تلك آيات الكتاب و الذى أُنزل اليك من ربّك الحقّ و لكن اكثر الناس لايؤمنون» [الرعد١] و قوله: «أفمن يعلم أنما أُنزل اليك من ربّك الحقّ كمن هو اعمى إنما يتذكّر اولوا الالباب».[الرعد١٩]

و من القابه الشريفة الهدى، لأنه يهدى إلى الحقّ بل هو الحقّ، قوله تعالى: «ذلك هدى الله يهدى به من يشاء» [الزمر٢٣] و قوله: «هدى للمتقين الذين يؤمنون بالغيب».[البقرة٢-٣]

و من القابه الذكر، لأنه يتذكّر به الأمور الآخرة و أحوال المبدأ و المعاد «فاستمسك بالذى أُوحىَ اليك إنك على صراط مستقيم و إنه لَذكرٌ لك و لقومك و سوف تُسئلون».[الزخرف٤٣-٤٤]

و منها الشفاء، لأنّ به يقع النجاة عن الامراض النّفسانية و الاسقام الباطنية و الآلام الأخروية من الجهل و الحسد و الكبر و النفاق و الرياء و الرعونة و الشهوة و الغضب و حبّ الجاه و ساير المهلكات و الامراض التى إذا استحكمت اعيت الاطباء الروحانيين عن علاجها، قوله تعالى: «قل هو للذين آمنوا هدى و شفاءٌ و الذين لايؤمنون فى آذانهم وقْر و هو عليهم عمى اولئك يُنادَوْن من مكان بعيد».[فصلت٤٤] يعنى ان القرآن هدى و شفاء بالقياس إلى قوم ـ و هم الذين لم‌يفسد قرايحهم[٢] و لم‌يتغير فطرتهم الاصلية التى فطرهم الله عليها ـ و هو بعينه ضلال بالقياس إلى من فسدت قريحته و تغيرت فطرته، كما ان نور الشمس يقوى الابصار و هو عمى للخفافيش، كما فى قوله تعالى: «فى قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا و لهم عذاب اليم».[البقرة١٠]

١- البصائر٣٧٥، أمالى الطوسى٢٩٤، الكافى١/٢١٨، سنن الترمذى٥\٢٩٨

٢- ب قريحتهم

و منها الهدى و الرحمة، قال:[١] «و ما انزلنا عليک الكتاب الا لتُبيِّن لهم الذى اختلفوا فيه و هدى و رحمة لقوم يؤمنون».[النحل۶۴]

و صفات القرآن و نعوته كثيرة يؤدى ذكرها الى الإطناب فاكتفينا بما ذكر، لانه كاف للمستبصر.

قاعدة

فى وجوه الفرق بين كلام الله و كتابه

الفرق بين كلامه تعالى و كتابه كالفرق بين البسيط و المركّب كما مرّ. و قد قيل: ان الكلام من عالم الأمر و الكتاب من عالم الخلق، و ان الكلام إذا تشخّص صار كتابا [۲۷] كما ان الأمر إذا تشخّص صار فعلا، كما قال: «الله الذى خلق سبع سماوات و من الارض مثلهن يتنزّل الأمر بينهن» [الطلاق۱۲] و قوله: «إنما امره إذا اراد شيئا ان يقول له كن فيكون».[يس۸۲] [۲۸] فالفرق بين الكلام و الكتاب بوجه كالفرق بين الأمر و الفعل، فالفعل زمانى متجدّد كما ستعلم، و الأمر برىء عن التغير و التجدد، و الكلام غير قابل للنسخ و التبديل بخلاف الكتاب «يمحو الله ما يشاء و يثبت و عنده امّ الكتاب».[الرعد۳۹] فصحيفة وجود العالم الفعلى[٢] الخلقى هى كتاب الله عزّ و جلّ، و آياته اعيان الموجودات [۲۹] «ان فى اختلاف الليل و النهار و ما خلق الله فى السّماوات و الارض لآيات لقوم يتّقون».[يونس۶]

و أما كلمات الله التامّات فهى الهويات العقلية [۳۰] النورية التى وجودها عين الشعور و الاشعار و العلم و الاعلام. و كما ان كتاب الله مشتمل على الآيات «تلك آيات الكتاب المبين» [يوسف۱] فكلام الله [۳۱] أيضا مشتمل على الآيات «تلك آيات الله نتلوها عليك بالحق».[البقرة۲۵۲] [۳۲]

و اعلم ان الأمر منه تكوينى و منه تشريعى. و الأمر التكوينى موجب للطاعة و القبول، فأطاعه[٣] الملك و الملكوت بخلاف الأمر التشريعى، لأنه امر بالواسطة، فيتطرّق إليه الإباء و العصيان و الطاعة و الاتيان فمنهم من اطاع و منهم من عصى.

١- فى المطبوعة: قوله
٢- ب العقلى
٣- ب فاطاعة

www.ketab.ir

و اعلم ان النازل على اكثر الانبياء (عليهم‌السلام) من الله هو الكتاب دون كلام الله.[١] و هذا القرآن الذى انزل على محمد (صلى الله عليه و آله) كلام الله و كتابه جميعا باعتبارين، و أما ساير الكتب السماوية المنزلة على ساير المرسلين سلام الله عليهم اجمعين فإنها ليست بكلام الله بل كتب يدرسونها و يكتبون بايديهم. فهذا المنزل بما هو كلام الله نور من أنوار الله[٢] المعنوية النازل من عنده على قلب من يشاء من عباده المحبوبين «و انك لَتُلَقَّى القرآن من لدن حكيم عليم» [النمل۶] و قوله: «و لكن جعلناه نورا نهدى به من نشاء من عبادنا» [الشورى۵۲] [و] قوله: نزل على قلبك بالحق[٣] و قوله: «بالحقّ أنزلناه و بالحق نَزَل». [الاسراء۱۰۵]

و هو بما هو كتاب نقوش [٣٣] و ارقام و صور و الفاظ، و فيها آيات احكام نازلة من السماء نجوما على صحائف قلوب المنتجبين[٤] و الواح نفوس الطالبين و غيرهم يكتبونها فى صحائفهم و الواحهم الحسّية، بحيث يتلوها كلّ تالٍ و يقرأها كلّ قارٍ و يتكلم بها كلّ متكلم و بها يهتدون و بما فيها يعملون و يتساوى فى هداها الناس العوام و الخواص و الانبياء (عليهم‌السلام) و الأمم، كقوله: «هدى للناس و بيّناتٍ من الهدى و الفرقان» [البقرة۱۸۵] و قوله: «و انزل التورية و الانجيل من قبلُ هدى للناس» [آل‌عمران۳-۴] و قوله: «و عندهم التورية فيها حكم الله».[المائدة۴۳]

و أما القرآن العظيم الكريم ففيه عظائم الأمور الإلهية [٣۴] التى لايصل إلى دركه إلا أهل الله خاصة لقوله: «و علّمك ما لم‌تكن تعلم و كان فضل الله عليك عظيما».[النساء۱۱۳] و فيه كرائم اخلاق الله [٣۵] التى تخلّق بها رسول الله (صلى الله عليه و آله) لقوله تعالى: «و انك لَعلى خُلُق عظيم» [القلم۴] و كان خلقه القرآن كما نقل. و يدلّ على ذلك قوله: «هو الذى يُنزّل على عبده [٣۶] آياتٍ بيّنات ليُخرجكم من الظلمات إلى النور».[الحديد۹] بيان ذلك ان القرآن نور كما مرّ من قوله: «قد جاءكم من الله نور» [المائدة۱۵] فإذا خرجت[٥] به نفوس امّته من الظلمات إلى النور صاروا متصفين بالنور متخلّقين به. [٣٧] فإذا كان حال الامّة هذا الحال فما ظنّك بحال نبيهم (صلى الله عليه و آله).

١- ب الكلام
٢- ب أنواره
٣- فى المصحف الشريف: «فانه نزله على قلبك باذن الله» البقرة۹۷
۴- أ المحبين
۵- ب اخرجت

www.ketab.ir

دقيقة كشفية

و اعلم انه قد يكون شيء واحد كلاما و كتابا باعتبارين، لما علمت أن الأمر كلام الله، و الفعل كتابه، و أن القائم بالمتكلم كلام، [٣٨] و الصادر منه كتاب. [٣٩] فالإنسان مثلا ـ لكونه ذا درجات بحسب النفس و البدن، و هو بحسب كلّ مقام غير خارج عن الهوية الإنسانية ـ إذا تكلم بالفاظ و حروف مسموعة فإذا نسبت تلك الالفاظ و الحروف إلى نفسه كان كتابا له و فعلا صادرا عنه صنَعَه و كتَبَه فى لوح الهواء أو فى مخارج الحروف من[1] الاعضاء، و إذا نسبت إلى شخص بدنه كان كلاما قائما بشخصه لا كتابة صادرة عنه.

و كذا القياس إذا تحدث بحديث النفس كان باعتبار نسبته إلى عقله المجرد بالصدور كتابا و من حيث قيامه بالنفس و اتصافها به كلاما لها، فهو كتاب لعقله و كلام لنفسه. و كذا الحال فى الكتابة [٤٠] الموجودة فى لوح او قرطاس [٤١] يمكن اعتبار الحالين فيها بالصدور و القيام و لو بتعمل. تأمّل فى ذلك فإنه دقيق لطيف يرفع به الخلاف بين الطائفتين.

قاعدة

فى وجوه الفرق بين انزال كلام الله [٤٢] على قلب النبى
و بين انزال الكتب السماوية و تنزيلها على ساير الانبياء

قوله تعالى: «نزّل عليك الكتاب بالحق مصدقا لما بين يديه» [آل‌عمران٣] أى نزل على قلبك حقايق القرآن و أنواره متحلّية بسرّك [٤٣] لا صورة الفاظ مسموعة [٤٤] أو مكتوبة على الواح زمردية مقروءة لكل قار. دليل ذلك قوله تعالى: «و بالحق انزلناه و بالحق نزل» [الاسراء١٠٥] يعنى نزل بالحقيقة لا بالتصوير و الحكاية، و قوله: «ما كنت تدرى ما الكتاب و لا الايمان و لكن جعلناه نورا نهدى به من نشاء من عبادنا» [الشورى٥٢] يعنى ما كنت تكتسب بالدراية و الفهم صورة ما فى الكتب العلمية و لست تتعلم الايمان من معلم غير الله، و لكن جعل الله قلبك نورا عقليا [٤٥] تتنور به حقايق الأشياء و يُهتدى به إلى الملكوت الارض[2] و السماء، و قوله: «و ما كنت تتلو من قبله من كتاب و لاتخُطّه

١- (من الاعضاء...القياس إذا) ليست فى ب
٢- (الأرض...لارتاب) ليست فى ب

بيمينك إذاً لارتاب المبطلون بل هو آيات بيّنات فى صدور الذين اوتوا العلم».[العنكبوت٤٨-٤٩] و قد وقعت الإشارة إلى أن تعليم القرآن من قبل الله بأن يتجلى بنور الحكمة الذى هو حقيقة الكلام و نور الايمان على قلب من كان من عباده الكرام و احبائه العظام.

و بالجملة القرآن خلق النبى [٤٦] (صلى الله عليه و آله) كما مرّ و ساير الكتب ليست كذلك، [٤٧] و بالجملة من علّمه الله القرآن بهذا التعليم كان عليه من الله فضلا عظيما، كما قال لحبيبه (صلى الله عليه و آله): «و علّمك ما لم‌تكن تعلم و كان فضل الله عليك عظيما» [النساء١١٣] بل نقول التعليم على ثلاثة أقسام: تعليم بشرى و تعليم ملكى و تعليم الهى.

و الاول كما لساير الناس، و الثانى كما لساير الرسل (عليهم‌السلام) كأن يمثّل لهم الملك و يعلّمهم الكتاب، والثالث كما لخواص الانبياء و عظماء الاولياء عند عروجهم المعنوى إلى الله. و إلى هذه الأقسام الثلاثة [٤٨] اشار بقوله تعالى: «ما كان لبشر ان يُكلّمه الله إلا وحيا أو من وراء حجاب أو يُرسل رسولا». [الشورى٥١]

فالاول هو التعليم الالهى و الثانى هو الملكى و الثالث هو البشرى فافهم ان كنت من أهله. و لايفهم هذه الرموز إلا من خرج طائر روحه الامرى من قالبه البشرى و نفسه فإنه منطق الطير، و أنت بعد بيضة محبوسة فى القشر الصورى لست من السيّارين فى أرض الملكوت و لا من الطيّارين فى جوّ الجبروت.

وجه آخر من الفرق انه قال تعالى: «و آتينا موسى الكتاب و جعلناه هدى لبنى اسرائيل» [الاسراء٢] و قال: «و انزل التورية و الانجيل من قبل هدى للناس» [آل‌عمران٣-٤] و قال فى حقّ القرآن: «ذلك الكتاب لا ريب فيه هدى للمتقين».[البقرة٢] و الفرق ظاهر بين كتاب فيه هدى للناس و يستوى فى هداه الانبياء (عليهم‌السلام) و الأمم و بين كتاب فيه هدى الانبياء و المتقين من هذه الأمّة المخصوصين بالعناية، كما قال: «و لكن جعلناه نورا نهدى به من نشاء من عبادنا».[الشورى٥٢]

وجه آخر قال: «و كتبنا له فى الالواح من كلّ شىء موعظةً» [الاعراف١٤٥] و قال فى حقّ القرآن: «فأوحى إلى عبده ما أوحى» [النجم١٠] و قال: «يا ايها الناس قد جاءكم برهان من ربكم و انزلنا اليكم نورا مبينا».[النساء١٧٤] و الفرق عظيم بين الكتابة و الوحى [٤٩] و كذا بين الموعظة و البرهان.

ثم انه جعل الله تشريف ساير الانبياء (عليهم‌السلام) مثل تشريف هذه الامّة المرحومة لمحمد (صلى الله عليه و آله) حيث قال لهذه الامّة: «اولئك كتب فى قلوبهم

الايمان».[المجادلة٢٢] فشتّان بين نبي تشرّف بكتابة الموعظة له في الالواح و بين نبي تشرف امته بكتابة الايمان لهم في قلوبهم.

وجه آخر: القرآن منزّل على قلب الرّسول و سايز الكتب نازلة على صدر الانبياء. [٥٠] و فرق بين تعلّمهم الكتاب و بين تعلّم نبينا الكتاب، فكانوا يتدارسون [٥١] الكتب و خاتمهم (صلى الله عليه و آله) كان متخلقا بالقرآن.

وجه آخر في الفرق بين ما أفاد له (صلى الله عليه و آله) تنزيل الكلام[١] و بين ما أفاد لهم (عليهم‌السلام) إنزال الكتب، فإن أفاد [٥٢] الإنزال لهم الحكمة فقد أفاد له (صلى الله عليه و آله) ان أوتى جوامع الكلم، [٥٣] و به فضّل على الانبياء [٥٤] (عليهم‌السلام) و بخمسة أمور أخرى لقوله (صلى الله عليه و آله): «فُضّلت على الانبياء بستّ».[٢]

و كذا تحقّق الفرق بين تصرّف تنزيل الكلام على قلبه و تصرف الإنزال عليهم، فإن كان إنزال الكتب تصرف فيهم بأن كان الكتاب مع أحدهم نورا من الله يجيء به إلى امّته ليكون هدى لهم كما قال تعالى: «قل من أنزل الكتاب الذى جاء به موسى نورا و هدى للناس».[الانعام٩١] فإن تصرف تنزيل القرآن على قلبه جعله نورا من الله يجيء إلى الامّة و معه الكتاب لقوله: «قد جاءكم من الله نورٌ ـ و هو محمد (صلى الله عليه و آله) ـ وَ كتابٌ مبين».[المائدة١٥] [٥٥] فشتّان بين نبي يجيء و يكون هو بذاته نورا [٥٦] و معه كتاب، و بين نبي يجيء و يكون معه نور من الكتاب.

هذا و قد انكشف عليك من تضاعيف ما ذكرناه لك ان الكلام غير الكتاب و ان الحكمة و النور و القرآن و الكلام الالهي يجرى مجرى الالفاظ المترادفة في لسان هذا الكتاب، و انها جميعا عبارة عن مرتبة العقل البسيط الذى فيه حقايق الأشياء مجملة و ان الكتاب عبارة عن مقام نفسى[٣] فيه صور العلوم التفصيلية. و نسبة الاول إلى الثانى كنسبة الكيمياء إلى الدنانير و كنسبة البذر إلى الشجرة بل كنسبة المبدأ الفعال إلى مجعولاته.

١- ب الكتاب

٢- صحيح مسلم١١\٣٧١، سنن الترمذى٤\١٢٣، مسند احمد٢/٤١١، صحيح ابن حبان٦\٨٧، المسند المستخرج على صحيح الإمام مسلم٢\١٢٦، سنن البيهقى الكبرى٢\٤٣٣، مسند أبى يعلي ١١\٣٧٧ و ذكر خمسا في الفقيه١\٢٤٠، الخصال٢٩٢، الفضائل١٦٨ و غيرها.

٣- ب نفسه

قاعدة
فى الاشارة إلى عمدة مقاصد
الكتاب الالهى و اصول معاقده و احكامه

اعلم اوّلا ان سرّ نزول القرآن و مقصده الاقصى و لبابه الاصفى دعوة العباد إلى الملك الأعلى ربّ الآخرة و الاولى. و الغاية المطلوبة فيه تعليم ارتقاء العبد من حضيض النقص و الخسران إلى اوج الكمال و العرفان و بيان كيفية السفر إلى الله طلبا للقائه و مجاورة لمقرّبيه و تنعّما للروح السعيدة [٥٧] بما فى حضرة ملكوته و انسراحا للنفس فى روضات جنّاته و نجاة لها عن دركات الجحيم و مجاورة موذياتها و التعذيب بنيرانها و عقاربها و حيّاتها. و لأجل ذلك انحصرت فصوله و ابوابه و سوره و آياته فى ثلاث مقاصد هى كالدعائم و الاصول و الاعمدة المهمّة، و ثلاثة اخرى هى كالروادف و المتمّمات و اللواحق و المعينات.

أما الاصول المهمّة فأولها معرفة الحقّ الاول و صفاته و أفعاله. و ثانيها معرفة [٥٨] الصراط المستقيم [٥٩] و درجات الصعود إلى الله و كيفية السلوك عليه [٦٠]و عدم الانحراف عنه. و ثالثها معرفة المعاد و المرجع إليه و أحوال الواصلين إليه أو إلى دار رحمته و كرامته و أحوال المبعَدين عنه و المعذّبين فى دار غضبه و سجن عذابه، و هو علم المعاد و الايمان باليوم الآخر.

و أما الثلاثة الأخيرة فأحدها معرفة المبعوثين من عند الله لدعوة الخلق و نجاة النفوس عن حبس الجحيم و سوقهم إلى الله. و هم قوّاد سفر الآخرة و رؤساء القوافل. و المقصود منه الترغيب إلى الآخرة و التشويق إلى الله.

و ثانيها حكاية أقوال الجاحدين و كشف فضايحهم و تسفيه عقولهم فى غوايتهم و ضلالتهم و تحرّيهم طريق الهلاك. و المقصود فيه التحذير عن طريق الباطل و التثبّت على الطريق المستقيم.

و ثالثها تعليم عمارة المنازل و المراحل إلى الله و العبودية و كيفية اخذ الزاد و الاستعداد برياضة المركب و علف الدابة لسفر المعاد. و المقصود منه كيفية معاملة الإنسان مع اعيان هذه الدّنيا التى بعضها داخلة فيه كالنفس و قواها الشهوية و الغضبية برياضتها و اصلاحها حتى لايكون جموحا بل رائضة حمولة يصلح للركوب فى السفر إلى الآخرة و الذهاب إلى الربّ تعالى، كما فى قوله تعالى حكاية عن الخليل (عليه‌السلام): «إنى ذاهب

www.ketab.ir

إلى ربى سيهدين»،[الصافات۹۹] و هذا العلم يسمّى تهذيب الاخلاق، [۶۱] و بعضها خارجة إما مجتمعة فى منزل واحد كالوالد و الولد و الأهل و الخدم و يسمّى تدبير المنزل، أو فى مدينة واحدة أو اكثر و يسمّى علم السياسة و احكام الشريعة كالقصاص و الديات و الاقضية و الحكومات و غيرها.

فهذه ستة أقسام من مقاصد القرآن و نحن نقتصر فى هذا الكتاب على ايراد القواعد المتعلقة بالثلاثة المهمّة التى هى بالحقيقة اركان الايمان و اصول العرفان. و قد فتح على الله على قلبنا من ابوابها ما لم‌يذكر فى شىء من المصنفات من أسرار الآيات و رموز الكلام الالهى.

و أما قواعد العلوم الفرعية فقد نصب الله لها اقواما قد استفرغوا جهدهم فى تحصيلها و فنوا اعمارهم فى شرحها و تفصيلها شكر الله حسنات مساعيهم و اثابهم جنّات الأعمال جزاء بما كانوا يعملون.

فالمقصد الاول ـ و هو المعروف بمعرفة الربوبية ـ مشتمل كما اشرنا إليه على ثلاث مراتب: معرفة الذات الإلهية و معرفة صفاتها و اسمائها و معرفة أفعالها.

أما معرفة الذات فهى اضيقها مجالا و ارفعها منالا و ابعدها عن الفكر و الذكر، إذ حقيقة الواجب [۶۲] جلّ مجده هوية بسيطة غير متناهية الشدة فى النورية و الوجود. و حقيقته عين التشخّص و التعين، لا مفهوم له و لا مثل و لا مجانس و لا مشابه له و لا حدّ له و لا برهان عليه بل هو البرهان على كلّ شىء، فلا اعرف من ذاته و لا شاهد عليه بل هو الشاهد على الكل «أوَ لم‌يكْفِ بربّك انه على كلّ شىء شهيد،[فصلت۵۳] هو قائم على كلّ نفس بما كسبت،[الرعد۳۳] و هو القاهر فوق عباده، [الانعام۱۸] و عَنت الوجوه للحى القيوم».[طه۱۱۱] [۶۳] و ليس للمعلول المقهور عليه ان يحيط بعلمه العلةَ له و القاهر عليه و إلا لانقلب المعلول علة و المقهور قاهرا و هو محال. «و يحذّركم الله نفسه و الله رؤوف بالعباد».[آل‌عمران۳۰] [۶۴]

و لهذا ورد النهى عن التفكر فى ذات الله كقوله:[1] «تفكّروا فى آلاء الله و لاتتفكّروا فى ذات الله»،[2] و لأنه تحترق النفس فى إدراك اشعّة نور وجهه فكيف فى نور وجهه؟ فلايمكن الوصول إلى معرفة ذاته إلا بفناء السالك عن نفسه و باندكاك جبل انّيته حتى

۱ـ أ لقوله

۲ـ راجع لما فى معناه الكافى۱\۹۲ و ۸\۲۲، البحار۷۱\۳۲۱، شرح غرر الحكم۵\۳۰۵ و ۳۰۸، اعتقاد أهل السنة۳\۵۲۵

شهد ذاته تعالىٰ على[١] ذاته، [٦٥] كما قال بعض العارفين: «عرفت ربى بربى و لولا ربى ما عرفت ربى».[٢]

و عن ابى عبد الله (عليه‌السلام): «من زعم انه يعرف الله بحجاب [٦٦] أو بصورة أو بمثال فهو مشرك، لأنّ الحجاب و المثال و الصورة غيره[٦٧] و إنما هو واحد متوحّد[٣]. [٦٨] و كيف يوحّده[٤] من زعم انه عرفه بغيره و إنما عرف الله من عرفه بالله [٦٩] فمن لم‌يعرفه به فليس يعرفه و إنما يعرف غيره».[٥]

و لأجل ذلك [٧٠] لايشتمل القرآن من معرفة الذات فى الاغلب إلا على تقديسات محضة و تنزيهات صرفة و سلوب عن نقائص و امكانات، كقوله: «لا إله إلا هو» [البقرة٢٥٥] و كقوله: «ليس كمثله شىء» [الشورى١١] و كقوله: «و الله الغنى [٧١] و انتم الفقراء» [محمد٣٨] و كسورة الاخلاص، أو على تلويحات و اشارات إلى التعظيم المطلق، كقوله: «سبحان ربّك ربّ العزة عما يصفون» [الصافات١٨٠] و قوله: «فسبّح باسم ربّك العظيم» [الواقعة٧٤] [٧٢] و «سبح اسم ربّك الاعلى» [الاعلى١] و قوله تعالى: «سبحان الله عمّا يصفون» [الصافات١٥٩] [٧٣] أو اضافات محضة كقوله: «بديع السّماوات و الارض» [البقرة١١٧] و قوله: «و هو الذى فى السماء إله و فى الارض إله».[الزخرف٨٤]

و أما الصفات فالمجال للفكر فيها افسح و نطاق النطق فيها اوسع لأنها مفهومات عقلية يقع فيها الاشتراك، إلا انها فيه على وجه اشرف و أعلى و ان مصداقها فى الاول تعالى ذاته بذاته و فى غيره ليس كذلك. و لأجل ذلك اشتمل القرآن على ذكر تفاصيلها فى كثير من الآيات، كما فى قوله: «و هو السميع العليم» [البقرة١٣٧] و قوله: «هو العزيز الحكيم» [ابراهيم٤] و كقوله: «الملك القدّوس السلام المؤمن المهيمن العزيز الجبّار المتكبر» [الحشر٢٣] و قوله: «هو الله الخالق البارئ المصوّر له الاسماء الحسنى». [الحشر٢٤] و فى هذا القسم أيضا غموض شديد و تعسّر تامّ، و لايمكن معرفة بعض الصفات كالكلام [٧٤] و الصفات التشبيهيّة إلا لأهل البصائر الثاقبة كالسمع و البصر و الاستواء على العرش و

١- ب ذاته على ذلك

٢- اسند المناوى الفقرة الاولى من هذا الكلام الى أبى بكر فى فيض القدير ٦\١٨١ ثم قال: «و سئل مصباح التوحيد و صباح التفريد على كرّم الله وجهه بم عرفت ربك قال: بما عرّفنى به» الخ. و فى دعاء سيد العابدين (عليه‌السلام): «بك عرفتك و لولا انت لم أدر ما انت» مصباح المتهجد٥٨٢

٣- فى المصدر: موحد

٤- فى المصدر: فكيف يوحّد

٥- التوحيد١٩٢

www.ketab.ir

الابتلاء و المماكرة و التردّد و الذهاب و المجيء و الكراهة و التأذّى و كالوجه و اليد و الجنب و القدم و غير ذلك مما لايعرفه إلا الراسخون فى العلم.

و أما الأفعال [۷۵] فبحر متّسع اطرافه، و لكل احد ان يخوض فيه و يَسْبح فى غمراتها بقدر غزارة علمه و قوّة سباحته، لكن لاينال بالاستقصاء اطرافه لأنها مرتبطة بالصفات [۷۶] كما الصفات [مرتبطة] بالذات بل ليس فى الوجود إلا ذاته و صفاته و أفعاله التى هى صور اسمائه و مظاهر صفاته، لكن القرآن مشتمل على الجلىّ منها الواقع فى عالم الشهادة تصريحا و تفصيلا و على الخفىّ منها الواقع فى عالم الغيب تلويحا و اجمالا.

فالاول كذكر السّماوات و الارض و الكواكب و الشمس و القمر و الجبال و البحار و السحب و الامطار و سائر اسباب الكائنات و الحيوان و النبات، لكن اشرف صنايع الله و اعجبها و اعظمها و ادلّها على جلال الله [۷۷] و علوّه و مجده ما هو محجوب عن الحسّ بل هو من عالم الملكوت. [۷۸] و هى الملائكة و الروحانيات و الروح و العقل و النفس و اللوح و القلم بل العرش و الكرسى عند بعض. [۷۹] فإن هذه كلّها خارجة من عالم الملك و الشهادة.

و من ادانى عالم الملكوت هى الملائكة العمّالة [۸۰] الموكّلة بعالم الارضين.

و منهم كَتبة الأعمال و ملائكة جانب الشمال و كرام الكاتبين، قوله: «ما يَلفظ من قول إلا لديه رقيب عتيد، [ق۱۸] و جاءت كلّ نفس معها سائق و شهيد»،[ق۲۱] فالسائق للعمل و الشهيد للاعتقاد. «و قال قرينه هذا ما لدىّ عتيد» [ق۲۳] و قوله: «و ان عليكم لحافظين كراما كاتبين يعلمون ما تفعلون».[الانفطار ۱۰-۱۲]

و منهم اعوان ملك الموت و سَدَنة النيران «خذوه فغُلّوه ثم الجحيمَ صلّوه ثم فى سلسلة ذرعها سبعون ذراعا فاسلُكوه».[الحاقة ۳۰-۳۲]

و منهم الساكنين فى البرارى و الجبال، و دونهم الجنّ[۱] و الشياطين المسلّطين على جنس الإنس الذين امتنعوا عن السجود لآدم (عليه‌السلام).

و من اعاليهم الملائكة السماويون «ان الذين عند ربّك لايستكبرون عن عبادته و

۱- ليس مراده (قده) ان الجنّ من ادانى عالم الملكوت، لأنهم بنصّ القرآن و الروايات مكلّفون بالايمان و الاعمال الصالحة فيعدّون من الموجودات المادية ذوات النفوس المجردة الا ان ابدانهم الطف من البدن الانسانى المشهود، يتوالدون بالقاء الهواء كما ان بنى‌آدم يتوالدون بالقاء الماء. و اعلم ان اهل الله لايحبّون كثرة مراودتهم و ان بعضهم مسلّطون على بنى‌آدم، و فى المقام اسرار لايسعه الافهام. اللهم ارنا الاشياء كما هى و سدّدنا و اشغلنا بك عمّن سواك.

يسبّحونه و له يسجدون، [الاعراف٢٠٦] يُسبّحون له بالليل و النهار و هم لايسأمون».[فصلت٣٨]

و أعلى منهم حملة العرش و الكرّوبيون و هم العاكفون فى حظيرة القدس، لا التفات لهم إلى هذا العالم بل لا التفات لهم إلى غير الله لذهولهم عن ذواتهم و استغراقهم فى شهود الحضرة الإلهية. و هم من أهل الفناء فى التوحيد و يقال لهم الملائكة المهيَّمة. و لايستبعد ان يكون فى عباد الله من يشغله مطالعة جلال الله عن الالتفات إلى نفسه فضلا عن غيره.[1] و قد ورد فى الحديث عن رسول الله (صلى الله عليه و آله): «ان لله أرضا بيضاء [٨١] مسيرة الشمس فيها ثلاثون يوما هى مثل ايام الدّنيا ثلاثين مرّة مشحونة خلقا لايعلمون ان الله يعصى فى الارض و لايعلمون ان الله خلق آدم و ابليس».[2]

١- و ان استبعدتَ ذلک فتذكّر نساءَ مصر كيف غفلن عن انفسهن اذا رأينَ يوسفَ و اكبرنه و قطّعنَ أيديهن! فاذا كان هذا حال يوسف و حُسنه الظاهرى و امياهن الحيوانية فما ظنّک بربّ يوسف و من شاهدَ جماله و جلاله المطلق؟!

٢- الروايات الواردة بهذا المضمون محمولةٌ على الأرواح المهيَّمة الذين ليسوا واسطة لتسطير الكلمات الوجودية و إن كان يمكن حمل بعضها عليها كقوله «ان الله خلق جبلا محيطا بالدنيا» الخ و «ان من وراء ارضكم هذه ارضا بيضاء ضوءها منها» الخ (البصائر٥١٢ و ٥١٠) اى ضوء الأرض و هو وجودها من تلك الأرض البيضاء.

اما ما ورد فى ساير روايات الباب: «لايعلمون ان الله خلق آدم و ابليس» فلمّا لم يكن لهم علم بذلك فليسوا واسطة فى افاضة الوجود على الاشياء، و الصفات المذكورة لهم لاتناسب إلا مع التجرد المحض و عدم الواسطة بينهم و بين الحقّ تبارك و تعالى. فينقدح السؤال فى كيفية الجمع بين قاعدة الواحد و الملائكة المهيَّمين و انهم متقدمون على العقل الاول أو يكونون فى مرتبة واحدة؟ و هى من العويصات العرفانية جدا. أفاد المحقق الآشتيانى قدس سرّه فى المقام ما ملخّصه بترجمتنا: أنه لما كان النفس الرحمانى ـ و هو الصادر الأول ـ صورة التعين الأول الذى هو محتد جميع التعينات، فرقائق جميع النسب منطوية فيه لاتحاد الظاهر و المظهر. فالصادر الأول ظاهر بجميع التعينات، و نسبته إلى جميع الممكنات نسبة واحدة استوائية إلا ان قبول الفيض يناط إلى قابلية القابل لا غير. فالقابل الذى يمكنه قبول الفيض ابتدائا و لايحتاج إلى واسطة بينه و بين الحق تعالى يوجد بلا تراخ فى المرتبة الاولى. ثم لو كان هناك اشياء كثيرة مشتركة فى هذا الحكم و لم يكن بينها تناكر بالذات ـ كالعقل الأول و الارواح المهيمة، لأن العقول كلّها فى حكم امر واحد ـ فكلها تقبل الفيض فى مرتبة واحدة، و لكن المهيَّمين لشدة هيمانهم فى الحق تعالى و لكونهم مظاهر لجلاله نائلا بالحق المطلق ليسوا واسطة الاجادة. و العقل الأول لكونه مظهرا لجماله تعالى نائلا بالجمع بعد الفرق يكون واسطة الافاضة. انتهى (اساس التوحيد٤٨٤-٤٨٥)

ان قيل: ان وحدة الوجود المنبسط هى الوحدة الحقة الظلية فتجرى فيه قاعدة الواحد. فالاشكال باق و هو انه لم صدر عن الواحد الحقيقى اشياء متكثرة فى مرتبة واحدة؟ فلو كان استواء النسبة و عدم الواسطة فى قبول الفيض موجبا لجواز ظهور الأشياء المشتركة فى هذا الحكم عن النفس الرحمانى فليجز ظهورها عن الحق تعالى أيضا.

اقول: لايصدق استواء النسبة هنا، لأن نسبة الصادر الأول إلى الحق ليست كنسبة العقل الاول و المهيّمين اليه تعالى، لأنه وجه الربّ، و لايعقل وجه الواحد الا واحدا، فلا يتصور فى عرضه شئ حتى يصدر الجميع فى مرتبة واحدة، فتأمل.

www.ketab.ir

و اكثر الخلق إدراكهم مقصور على عالم الحسّ و التخيل، و انهما النتيجة الأخيرة من نتايج عالم الملكوت، و هو القشر الاقصى من اللبّ الاصفى. و من لم يجاوز هذه الدرجة لايعرف من القرآن إلا ما له نسبة القشر الأخير من الجوز و البشرة من الإنسان.

فهذه مجامع القسم الاول من الثلاثة الاصول. و قد انقسم إلى ثلاثة أقسام، فهى مع القسمين الأخيرين اللذين احدهما: معرفة النفس و أحوال الآخرة و كيفية صعودها إلى الله و مرورها على الصراط المستقيم و سلوكها درجات طريق الحقّ أو هبوطها و انحرافها عن الصراط و سقوطها عن الفطرة و مرورها على دركات الجحيم، و ثانيهما: معرفة المعاد و أحوال يوم القيامة و البعث و الحشر و الصراط و الميزان و الحساب و الكتاب و الثواب و العقاب فى الجنة و النّار؛ فالمجموع خمسة أقسام نذكرها فى اطراف ثلاثة.

www.ketab.ir